

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم و بر زنده یک تن مباد  
از آن به که کشور به دشمن دهیم

[www.afgazad.com](http://www.afgazad.com)

[afgazad@gmail.com](mailto:afgazad@gmail.com)

Political

سیاسی

دیوید هاروی  
برگردان از: حسین رحمتی  
فرستنده: سیامک م.  
۲۷ سپتمبر ۲۰۱۸

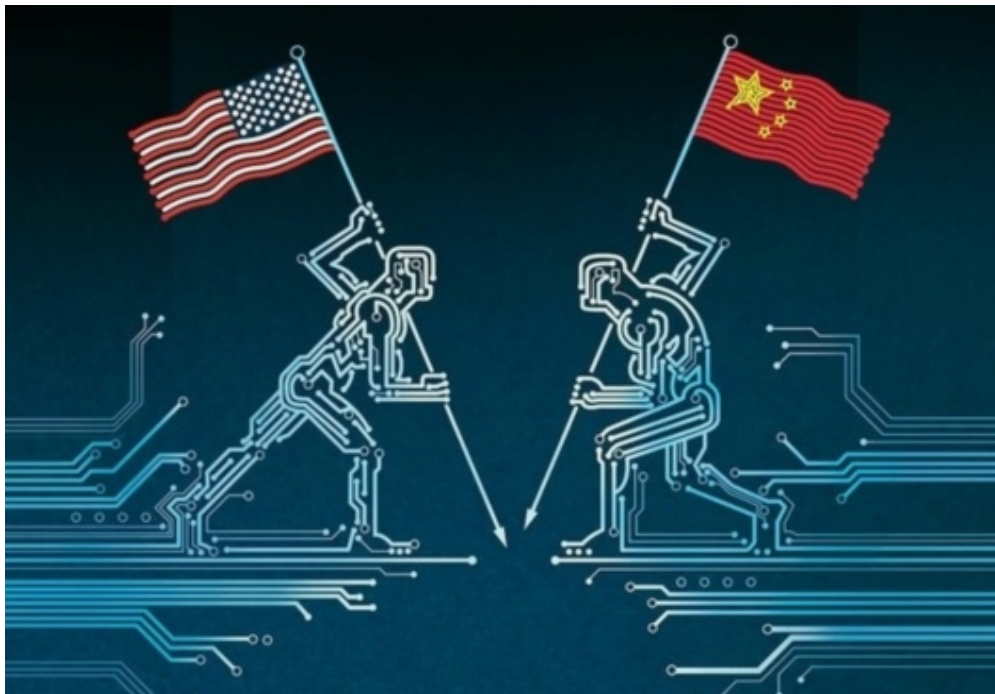
پاسخ دیوید هاروی به جان اسمیت

## واقعیت‌های روی زمین

• بنا به گفته جان اسمیت، من در محدودیت‌های سرمایه نتوانستم به مسأله امپریالیسم پردازم. مارکس به ما آموخت که روش ماتریالیستی تاریخی این‌گونه نیست که ابتداء از مفاهیم آغاز و سپس آن‌ها را بر واقعیت تحمیل کند، بلکه با واقعیت‌های روی زمین آغاز می‌کند تا مفاهیم انتزاعی مناسب برای موقعیت‌شان را پیدا کند. اگر همچون جان اسمیت با مفاهیم آغاز کنیم، در آن‌صورت در ایده‌آلیسم مطلق غرق می‌شویم. ...

اخبار روز: [www.akhbar-rooz.com](http://www.akhbar-rooz.com)

سه‌شنبه ۲۰ شهریور [سنبله] ۱۳۹۷ - ۱۱ سپتمبر ۲۰۱۸



جان اسمیت به گمشده‌ای در صحرا می‌ماند که از تشنگی در حال مردن است. سیستم جی.پی.اس مطمئنش به او می‌گوید که در فاصله ۱۰ مایلی‌اش به سمت شرق آب شیرین وجود دارد. از آن‌جا که او به «شرق به غرب» معتقد است (بخوانید جنوب به شمال) به سمت جنوب راه می‌افتد و از تشنگی هلاک می‌شود. افسوس که استدلال او علیه من این چنین است. وقتی می‌گویم در سال‌های اخیر، ثروت از غرب به سوی شرق حرکت کرده است شرق موردنظر متشکل از چین است که هم‌اکنون (اگر اروپا را به‌منزله یک اقتصاد در نظر نگیریم) دومین اقتصاد بزرگ جهان است و به‌دنبالش جاپان در جایگاه سوم قرار دارد. با اضافه‌کردن کوریای جنوبی، تایوان و (با کمی اغماض جغرافیایی) سنگاپور به این مجموعه شما بلوک قدرتی را در اقتصاد جهانی دارید (زمانی به الگوی «غازهای در حال پرواز» توسعه انباشت جهانی سرمایه کاملاً آشکار خواهد شد.

چینی‌ها و جاپانی‌ها اکنون صاحب بخش‌های بزرگی از بدهی روزافزون حکومت ایالات‌متحده هستند. می‌بینیم که اقتصادهای ملی در منطقه آسیای شرقی هر یک به‌نوبت در صدد یافتن ترفندی فضائی [۱] برای مقادیر عظیم مازاد سرمایه‌ای هستند که درون مرزهای‌شان در حال انباشته‌شدن است. جاپان صدور سرمایه را در اواخر دهه ۱۹۶۰ آغاز کرد، کوریای جنوبی در اواخر دهه ۱۹۷۰، تایوان در اوایل دهه ۱۹۸۰. مقدار زیادی از آن سرمایه‌گذاری روانه اروپا و امریکای شمالی شد.

اکنون نوبت چین است. نقشه سرمایه‌گذاری خارجی چین در سال ۲۰۰۰ تقریباً سفید بود. هم‌اکنون سیلی از سرمایه‌گذاری خارجی نه‌تنها در امتداد «یک کمربند، یک جاده» [۲] به آسیای مرکزی و از آن‌جا به اروپا جاری می‌شود بلکه در سرتاسر افریقای شرقی به‌طور ویژه و امریکای لاتین (اکوادور بیش از نیمی از سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی‌اش از چین است) نیز سرازیر می‌شود. وقتی چین از رهبرانی از سرتاسر جهان برای شرکت در کنفرانس «یک کمربند، یک جاده» در می ۲۰۱۷ دعوت به عمل آورد، بیش از چهل تن از رهبرانی که به سخنرانی پرزیدنت شی جین پینگ آمده بودند به‌صراحت اعلام کردند که در آن‌جا شاهد آغاز نظم جهانی جدیدی بودند که در آن، چین یکی از (اگر نه تنها) قدرت‌های هژمونیک جهان خواهد بود. آیا این بدان معناست که چین قدرت امپریالیستی جدید است؟

این سناریو جزئیات جالبی دارد. وقتی گزارش‌های موجود درباره حاکم‌بودن شرایط استعمار فوق‌العاده در بخش تولید در کشورهای جنوب را می‌خوانیم، اغلب کاشف به عمل می‌آید که حتا زمانی‌که محصول نهائی راهی اروپا یا ایالات‌متحده می‌شود نیز پای شرکت‌های تایوانی یا کوریای جنوبی در میان است. عطش چین به کانی‌ها و محصولات کشاورزی (به‌ویژه سویا) بدان معناست که شرکت‌های چینی هم در کانون همان استخراج‌گرایی [۳] قرار دارند که در حال برهم‌زدن چشم‌انداز سرتاسر جهان است (به امریکای لاتین نگاه کنید). نگاه اجمالی به چنگ‌اندازی‌ها به اراضی [۴] در سرتاسر افریقا نشان می‌دهد که صندوق‌های سرمایه [۵] و شرکت‌های چینی در تصاحب‌کردن [۶] گوی سبقت را از دیگران ربوده‌اند.

نظریه ثابت و صلب از امپریالیسم که جان اسمیت به آن متوسل می‌شود چه توضیحی برای این‌ها دارد؟ بنا به گفته جان اسمیت، من در محدودیت‌های سرمایه [۷] نتوانسته‌ام به مسئله امپریالیسم بپردازم. او می‌گوید من در این کتاب فقط یک‌بار به امپریالیسم اشاره کرده‌ام. اما نمایه کتاب چیز دیگری می‌گوید. ۲۴ مرتبه اشاره به امپریالیسم و افزون بر آن، عنوان فصل آخر نیز این است: «دیالکتیک امپریالیسم». کاملاً درست است که من در آن‌جا برداشت سنتی از امپریالیسم را که از لنین اقتباس شده است (و متعاقباً به‌دست افرادی چون جان اسمیت وحی منزل شده است) برای توصیف شکل‌های پیچیده فضائی، میان‌سرزمینی و مکان‌پایه تولید، تحقق و توزیع که در گرداگرد جهان در حال رخ دادن هستند نابسندده یافتم.

در این مورد، من بعدها در آثار جوانی اریگی که در هندسه امپریالیسم<sup>[۸]</sup> (تقریباً در همان زمان) محدودیت‌های سرمایه [نوشته شده است] این مفهوم از امپریالیسم (یا در واقع، جغرافیای صلب مرکز و پیرامون مطرح شده در نظریه نظام‌های جهانی) را به‌نفع تحلیلی بازتر و سیال‌تر از هژمونی‌های در حال تغییر در نظام جهانی کنار می‌گذارد ایده مشابهی را یافتم. هیچ یک از ما منکر آن نیستیم که ارزش تولیدشده در یک مکان را مکان دیگری تصاحب می‌کند و درجه‌ای از بی‌رحمی در همه این‌ها وجود دارد که هولناک است. اما این همان فرایندی (و من بر اهمیت «فرایند» تأکید می‌کنیم) است که تلاش می‌کنیم به بهترین وجه نقشه آن را ترسیم کنیم، نیز آن را افشاء و نظریه‌پردازی کنیم. مارکس به ما آموخت که روش ماتریالیستی تاریخی این‌گونه نیست که ابتداء از مفاهیم آغاز و سپس آن‌ها را بر واقعیت تحمیل کند، بلکه با واقعیت‌های روی زمین آغاز می‌کند تا مفاهیم انتزاعی مناسب برای موقعیت‌شان را پیدا کند. اگر همچون جان اسمیت با مفاهیم آغاز کنیم، در آن‌صورت در ایده‌آلیسم مطلق غرق می‌شویم. بنابراین، با توجه به واقعیت‌های روی زمین ترجیح می‌دهم در این چارچوب کار کنم: نظریه توسعه نابرابر جغرافیائی، تقسیمات فزاینده و متمایزکننده کار، درک و فهم ترفندهای فضائی و زنجیره‌های جهانی کالاها، درک تولید مکان (به‌ویژه شهری شدن - موضوع مهمی که جان اسمیت از آن غافل است) و برساختن و نابودی اقتصادهای منطقه‌ای که ذیل‌شان، تا زمانی‌که نیروهای پر قدرت ارزش‌زدائی و انباشت از راه سلب مالکیت<sup>۵</sup> نیروهای تخریب خلاق را به حرکت درآورد می‌تواند نوعی «انسجام ساختارمند» شکل بگیرد. این نیروها نه تنها کشورهای جنوب بلکه شمال در حال صنعت‌زدائی را نیز تحت تأثیر قرار می‌دهند.

تلاش می‌کنم این موضوع را از منشور تحرکات جغرافیائی متفاوت سرمایه، کار، پول و مالیه به‌دقت واکاوی کنم و قدرت فزاینده رانت‌بران و توازن قوای در حال تغییر میان جناح‌های گوناگون سرمایه (برای مثال، میان تولید و مالیه) و نیز میان سرمایه و کار را بررسی کنم. من به‌جای نظریه صلب و خام از امپریالیسم که جان اسمیت از آن دفاع می‌کند از این دیدگاه استفاده می‌کنم. این رویکرد جدید منکر انباشت عظیم قدرت پولی در دستان چند شرکت بزرگ و خانواده ثروتمند یا شرایط هولناک زندگی که بخش عمده مردم جهان به آن محکوم‌اند نیست. اما بر آن هم نیست که طبقات کارگر اوهایو و پنسیلوانیا در ناز و نعمت زندگی می‌کنند. این رویکرد اهمیت ارزش اضافی نسبی مارکس را تأیید می‌کند - ارزش اضافی نسبی افزایش چشمگیر استاندارد مادی زندگی کارگران را حتا در شرایطی امکان‌پذیر می‌کند که نرخ بهره‌کشی چنان افزایش یافته است که نیل به آن جز از راه ارزش اضافی مطلق به‌دست‌آمده در نواحی فقیرتر انباشت سرمایه که اغلب در کشورهای جنوب است ناممکن می‌باشد. افزون بر آن، همان‌گونه که مارکس مدت‌ها پیش خاطرنشان کرد، انتقال جغرافیائی ثروت از یک مکان به جایی دیگر به نفع همه مردمان آن‌جا نیست بلکه به‌ناگزیر به‌نفع طبقات ممتاز است و در دستان آن‌ها انباشته می‌شود. وال استریتی‌چی‌ها و مفت‌خوران‌شان در سالیان اخیر در ایالات‌متحده شیرین‌کام شده‌اند در حالی‌که کارگران اسبق میشیگان و اوهایو به خاک سیاه نشسته‌اند.

اجازه دهید به پیشینه این اتفاقات نگاهی بیندازیم. در دهه ۱۹۶۰ از بخش‌های ممتاز طبقه کارگر کشورهای شمال در داخل مرزهای دولت‌ملت‌های‌شان عمدتاً محافظت می‌شد و آن‌ها قادر بودند برای کسب قدرت سیاسی در این چارچوب تلاش کنند. آن‌ها به‌مدد تاکتیک‌های سوسیال دموکراسی به دولت‌های رفاه دست یافتند و امتیازاتی به دست آوردند که ناشی از افزایش بهره‌وری بود. واکنش سرمایه‌داران به وضعیت فوق این بود که تلاش کردند قدرت [کارگران] را تضعیف کنند و از راه تشویق مهاجرت دست‌مزدها را کاهش دهند. المانی‌ها آغوش‌شان را به روی ترکیه باز کردند، فرانسوی‌ها به روی مغرب، سوئدی‌ها به روی یوگوسلاوی، انگلیس‌ها به روی مستعمره‌های سابق‌شان و ایالات‌متحده قوانین مهاجرتش را اصلاح کرد تا در هایش به‌روی کل جهان گشوده شود. جان اسمیت فراموش می‌کند که دولت‌های

سرمایه‌داری به خواست طبقه سرمایه‌دار از چنین سیاستی حمایت می‌کردند. اما این رامحل جواب نداد. در نتیجه از دهه ۱۹۷۰ به بعد، بخشی از سرمایه (نه همه آن) به جایی رفت که نیروی کار از هر جای دیگری ارزان‌تر بود. با این‌همه، جهانی‌سازی در صورتی کارگر می‌افتاد که موانع پیش روی جریان‌های پولی و مبادله کالاها کاهش می‌یافت و کاهش موانع پیش روی جریان‌های پولی به معنای گشودن جعبه پاندورای سرمایه مالی بود که مقررات ملی آن را مدت‌ها بسته نگاه داشته بود. پیامد بلندمدت روند فوق این بود که قدرت و امتیازات جنبش‌های طبقه کارگر در کشورهای شمال در نتیجه قرارگرفتن در موقعیت رقابتی با نیروی کار جهانی که می‌توانست تقریباً هر قیمت (نازلی) داشته باشد کاهش یافت. من موافق این ادعا هستم که طبقات کارگر در ساختار جهانی سرمایه‌داری معاصر اکنون نسبت به دهه ۱۹۶۰ در رقابت بسیار شدیدتری با یک دیگر به سر می‌برند.

همزمان، تغییر فناوریانه باعث شد نیروی کار در بسیاری از حوزه‌های فعالیت اقتصادی (برای مثال، گوگل و فیس‌بوک) اهمیت کمتری داشته باشد. ساختارهای جدیدی که نیروی کار فکری و سازمانی کشورهای شمال را به نیروی کار یدی کشورهای جنوب متصل می‌کنند قدرت طبقه کارگر سنتی در کشورهای شمال را دور زده‌اند و چشم‌انداز سترونی از صنعت‌زدائی و بیکاری برجای گذاشته‌اند تا به وسیله هر ابزار ممکن دیگری استثمار شود. آخرین اظهار نظر اسمیت مشخصه جدلی است که او به جای نقد مستدل درگیرش می‌شود. او «حسرت خوردن» من در امپریالیسم جدید برای «بازگشت به امپریالیسم خیرخواهانه‌تر مبتنی بر نیو دیل» را به سخره می‌گیرد. متن کتاب گویای همه چیز است. در آنجا من می‌گویم که در چارچوب شیوه سرمایه‌دارانه تولید، یگانه راه ممکن همین است. در آن زمان (۲۰۰۳) آشکار بود که هیچ جنبش طبقه کارگر جهانی که بتواند بدیلی برای سرمایه‌داری تعریف کند ابدأ وجود نداشت؛ همچنین معلوم بود که سرمایه‌داری به‌سوی شوک خطرناکی از نوعی که در سال‌های ۲۰۰۷-۸ رخ داد رانده می‌شود (بله، من احتمال وقوع آن فاجعه را در امپریالیسم جدید در سال ۲۰۰۳ به‌روشنی پیش‌بینی کردم). با توجه به این‌که این بحران قابل‌پیش‌بینی را سلب‌مالکیت بیش‌تر از ارزش دارائی‌ها و ثروت همه جوامع رفع می‌کرد، در نتیجه برآنم که برای چپ بهتر بود که از بدیل کینزی (که به‌طور اتفاقی بعدتر از سوی چین اجراء شد) حمایت کند.

داوری سیاسی من در آن زمان این بود که این یگانه راهی بود که می‌توانست فضای تنفسی برای چپ فراهم آورد تا گرایش به رامحل مبتنی بر نظامی‌گری و بهره‌کشی فوق‌العاده برای حل مشکلات را خنثی کند، رامحلی که یادآور اتفاقاتی بود که پیش‌درآمد جنگ جهانی دوم بودند و در آن زمان به‌طور علنی از سوی جنبش نومحافظه‌کار مطرح می‌شد. اکنون که به موضع‌گیری آن زمان خود نگاه می‌کنم می‌بینم که در این مورد حق با من بوده است هر چند می‌پذیرم که خیلی‌ها با من مخالف خواهند بود. این معما همچنان با ماست. اما نقد مستدل یک چیز است و مجادله به‌طور بی‌هوده تمسخرآمیز چیز دیگری.

**پیوند به منبع اصلی:**

Realities on the Ground: David Harvey replies to John Smith

**یادداشت‌های مترجم**

Spatial fixes [۱]

اصطلاح 'ترفند' معنای دوگانه‌ای در بحث هاروی دارد. او در امپریالیسم جدید ترفندهای فضائی-زمانی را اینگونه تعریف می‌کند: «سهم معینی از کل سرمایه برای دوره‌ی زمانی نسبتاً طولانی (بسته به طول عمر فیزیکی و اقتصادی اش) در یک شکل فیزیکی به معنای واقعی کلمه به زمین می‌چسبد و در و بر روی آن تثبیت می‌شود. برخی از مخارج اجتماعی نیز (مانند آموزش عمومی یا نظام خدمات درمانی) به‌واسطه‌ی تعهدات دولت<sup>۵</sup> سرزمین‌مند و از حیث جغرافیائی تحرک‌ناپذیر هستند. از سوی دیگر، 'ترفند' فضائی-زمانی استعاره‌ای است از راهحلی خاص برای بحران‌های سرمایه‌داری و آن عبارت است از: گسترش جغرافیائی و تعویق زمانی. بنابراین چطور و چه زمان این معانی استعاری و مادی رودرروی یک دیگر قرار می‌گیرند؟» امپریالیسم جدید، دیوید هاروی، ترجمه‌ی حسین رحمتی، انتشارات اختران، تهران، ۱۳۹۷.

[۲] راه ابریشم جدید، ترکیبی از کمر بند اقتصادی ابریشم و راه دریائی ابریشم است. م

Extractivism [۳]

به فرایند استخراج منابع طبیعی از زمین برای فروش آن در بازار جهانی اطلاق می‌شود. م

Land grab [۴]

به تصاحب زمین در مقیاس بسیار بزرگ به‌مدد زور یا به دلایل اقتصادی و نظامی گفته می‌شود. به‌دست آوردن منابع آب یکی از اهداف اصلی در چنگ‌اندازی به اراضی است. م

wealth funds [۵]

acquisition [۶]

The Limits to Capital [۷]

The Geometry of Imperialism [۸]

منبع: نقد اقتصاد سیاسی

-----

\*نقدی بر تحلیل دیوید هاروی از امپریالیسم

جان اسمیت، ترجمه‌ی حسین رحمتی [www.akhbar-rooz.com](http://www.akhbar-rooz.com)